

یک سلسله از ان یا وندارم اگر حکم شود و باز سر کبرم فرمود و تاج جتیا  
 باین نسبت فوائد الفیاضیه که مشهور شرح ملا است آغاز نمایند انشاء الله  
 تعالی همه صرف و نحو یاد خواهد بود بموجب حکم استا و شهنشاه آن فرمود هر روز  
 چنانچه سطر سبق میگرفت و هر صیغه که می آمد مجرور و مزید فیه و تعلیل  
 آن یاد می کرد تا چهار ماه این محنت شاقه بر خود اختیار فرمود  
 حق تعالی روان داشت که صرف اوقات معلوم ظاهری کرد و در فتح باب  
 و کاروی کرد و قوتی از قوت قدسیدیت آورد که دیگر محتاج  
 با استخراج مسائل شرعی عبادات از کتب فقه و مستون مختصر و قدوس  
 و کیدانی کسی نگردید بحضرت او استا و عرض کرد که تصنیع اوقات در  
 علوم فلسفه میخواهم و با استخراج مسائل فقه قاهر نیستم فرمود حال اضرو  
 نسبت بکار اصلی همت مصروف و از نقل دست آمد فرمود شاه  
 خدائش و دیگر اکابر قدس سرهم که تاج العارین رفته اند عن  
 اول خیال تربیت طریقت بشاه عبدالحق دشت چون همت و کس  
 بران نیافت متوجه حال شاه عبدالحی شد ایشان را قدم بر توکل  
 راسخ ندیدند سروده خاطر کردید که از جگر گوشه گان کسی را سرگرم این  
 کار نمی یافت و بحضرت شیخ العالمین هم نظر کم سنی و ایام طوقیت  
 و افسردگی خاطر از ان و فرزندار چند خیال کنی کرد و شیخی از غایت اندو  
 بخواب رفته بود بزرگه را دید که فرمود آنرا که تربیت وی ضرورت  
 و نظر التفات بان و احب و اہم خیال ترقیب ندارند و باین وان

مصروف بہت اندوینج نے فائدہ سیکھنا ان روزانہ تمام تربیت  
 تمام تر بسوے حضرت شیخ العالمین فرمود و ہم رفتہ رفتہ امور  
 خانقاہ دار کے و ترتیب مجالس عرض تہیہ سبب ہماندار کے  
 موقوف حضرت ایشان کرد چون در اصل طینت شیخ العالمین نہایت  
 بہر کار افتادہ بود روز بروز ہر کار بسطے افزود اکثر حضرت  
 تاج العارفین از سبب استعمار منع می فرمود اما حق تعالیٰ تازان  
 عطای سبب سبب استعمار اور حفظ خود میدشت کہ گاہے  
 الزام کے از تلف سبب نشیند و شیاف شیاہہ ماہیحتاج  
 جمع ہم گردید و بلا تردد ہم رسید و ہم از سند العرفاء و مولوے  
 ابو تراب صاحب دہت برکاتہما شنیدم کہ چون حضرت تاج العارفین  
 شیخ العالمین فرما بغلامی حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ  
 رضی اللہ عنہ و کرم آمد و جبہ شریف داد و سپرد حضرت امیر از  
 راہ لطف فرمود فرزند نشت و ہم و کے را بفرزند کے خود گرفتہ  
 و نتیجہ و کے آن چنان بوقوع آمد کہ عنایت و امداد وی کرم اللہ  
 و جبہ شریف در ہر امور ظاہر و باطن تمام تر بندول حال سے بود  
 نقل است روزے ذکر التفات و عنایت بزرگان بود بروہتگال  
 خود درین میان حضرت شیخ العالمین رضی فرمود کہ در ایام حیات حضرت  
 تاج العارفین عمر من سی و دو سال بود کہ داغ شبی از تیر بیدار فلک  
 بر دل ہر رسید و این روز تیرہ چشم را خیرہ کرد و جگر از نشتر غم پارہ پارہ

کرد و سعت آسمان و زمین بر من تنگ شد و کوه الم بر سر افتاد  
 خصوصاً از اندوه امر خالقاه دارے پس دل افکارے بود و بعد فاتح  
 چهارم کہ از تجویز اکابر زمانہ خرقہ خلافت در بر کردم و تاج فقیر بر سر دادم  
 و بر سخاوت آنحضرت ششم سالهای دراز عنایت و التفات خاصه  
 آنحضرت چنان بسزول حال من بود کہ ہر چہ پیش آمدنے سے شد  
 جواب ارشاد میکرد حتی اگر ہمانے سے آمدی فرمود کہ جنین و جنین  
 لیاقت دارد باوے چنان روحیان اخلاق باید کرد و در ضیافت از گوشت  
 و غیرہ ہم تکلف باید نمود و شمر ازین عنایت و ذکرینا از آنحضرت کہ  
 نان و کباب می کنند سخت خرید فرستہ و همچنین ہستم در تربیت  
 ظاہر و باطن ہم بودی گوئے فرمود از عالم حیات فرستے نبود نقل  
 است سے فرمود حضرت شیخ العالمین رحمہ اللہ کہ ما را محبت آنحضرت  
 بمرتبہ بود کہ ہر گز ناچنان با کسی نہ داشتیم و ابامی بیمار شدم و بمرض  
 صعب گرفتار گردیدم کہ ظاہر صورت شفا و نظر آنے آمد و اطباء را باوے  
 تمام بود ہفتہ روز بر یک حال بود کہ از تنفس مشوریدہ کی نفس  
 اب ہم فرو نیش و طاقت پہلوزون نبود پشت بر تکیہ زدہ شبانہ  
 روز بیکر دم خواب خورد مطلقاً متعذر بود روز ہفتہ ہم بس  
 تکلیف رونمود و درین عرصہ بسیار بیدار جوع جناب حضرت تاج  
 العارفین رفتہ کردم سر و التفات نیافتیم و شبے ہم خواب ندیدم  
 عنایت تنگ دل رسید و تقسیم شد کہ اگر عجز شد بہ نیت رفع صعوبت

رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کروم و بدرود استقامت  
 جستم هنوز نوبت سے صدد درود نرسیدہ بود کہ یکبار ویدم حضرت  
 تاج العارفین معہ بعضے بزرگان و اطباء سلف عالم ارواح تشریف  
 آوردند پرسیدند چہ حالت است چون از عدم التفات بس دل شکستہ  
 بودیم و شستم کہ این تشریف آوری از التفات و عنایت نیست محض ثمرہ  
 استقامت است و در حقیقت جناب نبوی است صلی اللہ علیہ  
 وسلم کہ الحال حضرت ایشان تشریف آورده اند کہ گفتیم حال ما خوش  
 است و با کسی کہ گفتنی بود گفتیم ساکت ماندہ بہ بزرگان دیگر کہ ہمراہ  
 آمدہ بودند اشارت بدم کردن ادا عیہ نمودند و با طبار عالم ارواح  
 تجویز دوا فرمودند ما ہم سخن در جواب این لطفما نگفتیم باز پرسیدند  
 کہ اکنون چہ حال است درین عرصہ اندکے فرصت از صعوبت مرض  
 پیدا بود لیکن از عنایت ربیع کہ سبب نئے التفاتی آنحضرت و شستم  
 ہمان جواب اول عرض کروم فرمودند نہ آدن ما با وجود رجوع شما بسبب  
 نئے التفاتی نبود و نہ رنخے از طرف شمار سیدہ لیکن ہمے ویدم  
 کہ شمارا محبت من بر محبت ہمہ عالم غالب بود و ہر شہرا باید کہ محبت  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہمہ محبت غالب دار و ہر چند  
 فکران میگردم و راہے نے جستم نمی یافتیم تا آنکہ این مرض صعب  
 شمارا گرفت و تکلیف از حد زیادہ رو نمود و منظر اندک درین منظر اب  
 و رجوع شما و نئے التفاتی از ما موجب شکستہ خاطر خواہد شد آخر رجوع

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهد آمد و عنایت آن سرور  
 سبب مزید محبت و رجوع دل بآلینو خواهد کرد و بدو همان پیش آمد  
 و مقصود ما همین بود که اکنون بخندین فکر از کتم عدم رونود و باز آن  
 روز هر روز بیایوت تشریف می آورد تا آنکه حق بقای صحت کلی  
 بخشید بعد سالهای چند باز محبت شیخ غلبه آورد هر چند محبت  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را غلبه میدادم اما ره بجای نی نمودن  
 کار و شوارش آمد استخاره کردم چیزی از مطلب ندیدم و آخر  
 شب محتلم شدم چون بجاستم شب زیاده بود طهارت بدن کردم  
 و پا سجاده بگردانیدم و خواب فرستم که قریب صبح غسل خواهم کرد  
 بمحور خواب آمدن دیدم حضرت تاج العارفین را پس غضب و در خشم  
 و عتاب آغاز فرمود که استخاره کردی باز غسل جنابت خواب  
 شدی چرا غسل نه نمودی القدر بر عتاب بود که بار مطلق یاد  
 سخن نماز تو به را حملت نبود و سراپا غرق لوجه حیرت بودیم که چندان  
 تصور نبود یک گاه در همان حالت دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و  
 سلم از درمی جلوه افروز شدند و تاج العارفین را فرسکوت  
 در گرفت و آن سرور انبیا علیه الصلوٰة و السلام قریب ما از لطف  
 تمام نشست و بیایوت شفقت و دلجویی حسب مراد جواب مشکل ما فرمود  
 و وعده برآمد کار نمود و سر مو اثر ملال و اعراض بر چهره انور نیافتیم چون  
 از خواب بیدار شدم فی الفور مضمون اشفاق من الوالدین یاد آوردم و علم

از دست برد که با وجود نسبت ابوة و نبوة در اندک قصور بدر را  
ریخ افزون آمد و مواخذه نمود و آن سر ابا انوار هم ظهور صلی الله  
علیه و آله وسلم را با آن نزیمت لطافت که روح عالم را با جسم انور  
ومی مناسبت است از راه شفقت نظر بر عدم طهارت مانع نموده  
و جواب ما کمال لطف و نوازش را نشان داده و رنه جانی که انبیا  
در سل اب و وجود شراکت در اصل نبوت در حضرت قرب و سے  
باریابی نباشد و جبرئیل و میکائیل را پیش ملوی قدرش و قرب  
منزلتش رتبه نبود و ما را چه رتبه و مناسبت باشد که در حالت جنابت  
مشرف شویم بگر شفقت و لطف وی که بر کائنات خلق علی وجه الاتم است  
ما را این دولت رسانید و از آن وقت باز محبت نبوی غلبه خود آورد  
که دیگر برین محبت کسی نماند اکنون همین تناسبت که حق تعالی برین  
در برین میراند و دانستم که این هدایت از جانب حضرت تاج العارفین برین  
باب مرة بعد آخری است و نیز در ذکر التفات حضرت شیخ روزی سفر نمود  
که شب در محفل عس فوف دست داد شب آخر شد اندک غنودگی  
بمن راه یافت آنحضرت رضرا خواب دیدم که میفراید خیر وقت آخر  
شد و شمار خواب راحت است ما قبل وفات می گنم شما امید بانه امید  
و در مجلس بیروم در غایت فوراً بیدار شدم و در تهنیت سبب فل  
شدم و مجلس آمدم و میفرمود که عنایت و شفقت آنحضرت را  
پایان نبود در هر بلای فرق از عالم حیات می نمود این نکته برین

بارگاہ غوثیہ خادم درگاہ مجیب مولف کتاب محمد ابوالجیاء قادر  
 بیگو وید حق است کہ اینچنین فرزندار میند پدیرے را کہ نصیب شود  
 چگونه فریفته مجال با کمال او نگردد و شایسته خوش خصال او نباشد  
 و رنماے وے بخوید و مقام پر پرستی یگانہ عرصہ بود و در استعدا  
 فقر فرید و ہرگز ذکر محامد و اخلاق وی رست اعد عنہ مفصل برشم  
 آرم کتابے کرد و مطول شمه از ان بجز برآوردہ میشود

## ذکر محامد و اخلاق

یکے از محامد حضرت شیخ العالمین رضوان بود کہ باہر کسے مرآت اخلاق  
 چنان مرعی داشتے کہ از کو دوکان و جوانان و پیران ہر کسے در تذکرہ  
 گفتے کہ حضرت را با خود در اخلاق محمدی آن قدر یافتیم و تحقیق حال  
 دیدیم کہ شفقت مادر و پدیر سہو رفت و با کسے چنین النفاک ندیدیم کہ  
 بسوسے خود دیدیم و باہر سخن فتح را خود میکردے فقیر و وزیر  
 یا بند خلق و سے بودند طفلان چہار سالہ کہ ہمراہ پدیرا مادر خود می آمدند و  
 رخصت پدیرا میگفتند کہ نشین و بر بنی خاستند و از عایت لطف  
 سرا و فیاض علی را مشیر کار بودے ہر کہ و مہ محرم راز و غمخوار و  
 نغمہ ساز خود بجز آنحضرت سے اعد عنہ مذاشتی از زن و مرد ہر گرا  
 المی و اندوہے رسیدی از کمال شفقت چندان و بجوبی فرمودے  
 و غمزدالی نمودے کہ دلشاد و خندان خندان از خلوت شریف بیرون

آمدے و مضمون این شعر بزبان حال بیان آوردے سے  
 بار غمی کہ خاطر خاستہ کرده بود + عیسے دمی خدای فرستاد و برگرفت  
 و اکثر مصیبت زدگان را چنان مرهم بر دل ریشین نهادی کہ فی الفور  
 تسکین یافتے و مردمان و یاران را از دست بسته ایستادان بیشتر  
 خود چنانکہ دستور مشایخ زبان ما بود کرده داشتی و منع فرمودے  
 و پیش بستن شماره نمودی و بیشتر بزبان مبارک آوردی کہ این شان  
 متکبران است و گاہے مریدے را بر کاری جز بکردے تا آنکہ غیبت و  
 بران کار ندیدی و ہر حکمے کہ از زبان حق بیان وے رفتن فایز یافتی  
 بطریق اباحت بودی نہ وجوب اگر کسی عرض کردی کہ غلامان ما موراند  
 چرا امر بر طریق اباحت فرمودہ میشود سچاب ارشاد کردی کہ امر بر طریق  
 وجوب در حق مرید نباید کرد و احکام شرع و ائاد امور دیگر خوف  
 و ارحم کہ مبادا بر ترک آن عاصی شود یا ضرری بوسے رسد بنا بر امر ہم  
 استجابا میکنم کہ اگر وی را از ان اکراه آید یا بعجل نہ آرد کنگار طریقت  
 نشود و از فرمایش چیزے بر مردمان بس احتیاط داشتی و فرمودے  
 کہ در عدم نیسب منجر بحجاب خواهد شد و ترک ملاقات خواهد کرد و نہیسم  
 در حق مرید خلل است و اکثر دیدہ ام کہ مردمان بر مردمان و دوستان فرمایش  
 مے کنند اگر ہم ز سبب سبب رنج خاطر از وے میشود کہ در ہم رسانیدن  
 و داوان آن تکامل یا بخل و رزیدہ و آن مرید و دوست بخوف اعراض  
 یا بسبب عدم نیسب منجر بحجاب شد و ترک ملاقات گرفت مگر کار ما کہ بخدام



ذوی الاکرام متعلق بود بر رتبه کار از وجوب و اباحت امر فرمود  
 از آغاز جوانی در عرفی این شدت تکلیف ده بود اما بجز آنکه بشر  
 دو متعلق آنها بود گلمه دیگران را وقت عدم فرصت آنها امور  
 نکرده و استعمال روغن موقوت و آشتی صد باغلامان بازگاہ بودند  
 که خدمت آنحضرت را سعادت کونین می دانستند لیکن کسی را بجا رفت  
 خلوت گلمه امر فرمود بسا بودی که با ما بیایید کشیدی مطلق  
 رفتن تا بیت الخلاء آشتی بر چوکی یا نخانه رفتی و بجز خاکروب هرگز  
 کسی را به پاک کردن طشت قازورات تجویز نساختی اگر کسی مستعد  
 سعادت اندوزی شدی منع فرمودی و ازین کار برداشتی و بعد از  
 هر که در از خوبشان و مردمان رفتی و در وقت تکلیف مریض دو دو پاک  
 بر مریض نشسته و او عیب دم کردی تا تسکین دست دهد و با هم  
 کسان دوستانه بسر کردی و گاه گلمه بنظر رفت و شفقت تالیف  
 قلوب اصحاب بنظر افت کردی و تشریح خاطر نمودی اکثری از  
 جملة ازان که در ربیاس رویشان داشتند و بعضی ازان خود را  
 از فضلا عصری فمروند برین اخلاق وی رفته اند عنده زبان طعن  
 سبک شانند و حمل خود را از اخلاق محمد صلی الله علیه و سلم رو  
 خلق ظاهر میکردند و در حقیقت خود را از عدم علم توهمی نموند  
 چرا که سبکی از اخلاق وی صلی الله علیه و سلم نظر افت با اصحاب بود  
 و تمامی کتب تواریخ ازان مملو است بلکه در شرح کافی که مشهور شرح

هم در ضمن حسنی لفظ طرافت آن سرور کائنات با العجاب و راکل  
 رطب و جواب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه اشرف کربا رسول الله  
 اکلت التمره و لفظت النوات بیان کرده است و چون بسبع مبارک  
 اقوال طاعنان رسیدی جوابی بجز سکوت نفرمودی و پیر و از سخن اسیر  
 مکرده بنداشتی و بیسج کار پرداز روانداشتی تا اینجا که بعضی از یاران  
 را راه ترک لباس دنیا آمد چون حال شان مقتضی آن نبود منع فرمود  
 و ایشان نمود تا زمانیکه حال مقتضی ترک نباشد به دستور همه امر باید گذاشت  
 وصول مطلوب بر ترک روزگار و لباس دنیا و قوت نسبت و انانیت حال  
 شان مناسب توکل بود ترک روزگار است که ترک ملاقات دنیا و ار  
 رسم امری فرمود چنانچه نقل است چنانکه از ارکان دولت شهر  
 عظیم آباد مرزا معقل نام که از غلات روفض بود در هدایت غلبه به عنایت  
 لاریبی ترک رخص کرده در خواست بیعت محضو عالی جنبه و پرچم ستطاب  
 ایشان یعنی شیخ العالمین بود او فرمود فقرا و مشرکین را با ایشان  
 و از هم وطنی صفی بر شما دارند رجوع بآنها باید کرد چون معتقدی  
 راسخ بجناب مستطاب و شت بزبان حال از بی این مقال کرد و  
 باین مضمون مترجم شد که خیال در همه عالم رفت و باز آمد که از حضور  
 تو خوشتر ندیدم بلکه را بی و سال درین گردش کنانند و عالمی را از  
 باران کالین و غیر کالین در مشرف عرض و معروض مختار بودند بسعی  
 و سفارش آورد بعد که بسیار عرض مرشد را و مولانا شاه ابو الحسن

افاض الله علينا بكثر البساتين ابوابت رسید و صحبت مرزا گرفته شد  
 بعد چند عرصه دوستی از دوستان وی که در رفض شریک و  
 بود که در علوم بر مرزا هم علم میداد و تفوق می نمود و در صلاح و جاه و جاه  
 و همسر و با خود داشت تکلفانه لبز میگرداند چنانکه عجب و هنری که بر دیگر  
 می نمود گفت منادارم که بیو مرشد شمار از زیارت کنیم و هم با وجود سخن  
 مثل صد با فقیر ملاقات کرده ام و دیدم تمام سارا هم معلوم است که شوق  
 این کار بسیار دارم با مرزا سوار شد و بر در عالم پناه شیخ العالمین رسید  
 چون بدولت زیارت جمال با کمال فائز شد و عادات و اخلاق و  
 و انداز سخن بدولت شاد و خنده میگرفت و بیرون در خانقاه شده گفت  
 این برادر مرزا منغل و اعدایند این مرد ولی خدمت بسیار قرار دیدم  
 اما این در ویش شان دیگر دارم مرزا پرسید چگونه شناختی گفت  
 چند و جدا اول آنکه منم خوسته بجز و دیدن قلب بر ولایت و  
 گواهی دهد و آنس گیر و آنس لاریب مقبول خدمت و ولی است  
 دیگر آنکه در کار و بار و همی نفس او خلی نباشد و این هر دو امر یافتیم  
 مرزا گفت امر اول را ندوانی اما امر ثانی را تفصیل من را بجواب  
 گفت در هیچ امر از گفتگو و فروشش نشست و بر خاست  
 پروازی ندیدیم از اخلاق و گفتگو هر چه میگردد و تامل و بیخوابی  
 میکرد که در آن شمه از تکلف و ریاء بود و در نه هر فقیر که دیدیم پاک از  
 ریاء پرواز یافتیم است و نیز کاتب مریدان را بر نوا فل سخن ترغیب

تخریبی ہرگز نشد پنداروسی و کار محتاجان کشور کار را بر اولاد خود مقیم  
 داشتی و پاس اوب بزرگان سلف آنقدر فرمودے کہ از اولاد و مرید  
 آن بزرگان در اداسے آن عاجز بودند با وجود ضعف پیری و ناتوانی  
 ریاضت زیارت اولیاء اقدس تا مراد شریف پیادہ پا بختے و بس ریخ کیسے  
 اما این تکلیف گوارا کردے و اگر طاقت رفتار زیادتے نہ رفتے و ہر  
 کسے کہ مرید بزرگے باشد پاس پیران سلاسل وے بس اخلاق  
 و خاطراری نمودی و از ریخ وے حذر فرمودی و وابستگان دامن  
 دولت را ہدایت بان کردے کہ ریخ و ایذای مرید عین ریخ و ایذا  
 پیرست و آخر منتھے ریخ رسول صلی اللہ علیہ وسلم میشود ہر کس یا  
 ملاحظہ انمعنی ضرورت و بسا بودے کہ در مجلس سماع بعضی نااہلان  
 خود را بصورت اہلان در وجود شورش آوردندے و مجلس را  
 منغص کردندے ہرگز در حال ایشان نظر فرمودے و ریخ خود  
 بر کسی بیان نمودی مگر در حق بعضی از انہا این قدر <sup>شہید</sup> بیان مبارک  
 اور وہ بود کہ بارگرا آمدن چنین کسان از خدا منجو ہم و غالباً حق تعالی  
 چنین نظر آرد و دائم دین سخن چہ تر بود کہ باز توفیق آمدن آن کسان  
 تا عالم حیات آنحضرت رضوہ سبحی محفل نشدہ از انجا کہ نام آنکسان  
 برین صفحہ قمر طاس ثبت کردن موجب قباحت است بنا بر ترک آن گرفتہ  
 و ہم کیے از اخلاق و حفظ آداب سلوک وی رضے اللہ عنہم ان بود  
 کہ ہرگز اولیاء کس رویشان دیدے نظر بر حال باطن وے ناکردہ

تمام مشروف تعظیم و تکریم و سے گردیدے گو بر حاضرین مشاق  
 آدمی خیابانہ نقل سست زمول خان بن نواز کہ استاد این فن بود  
 و مشهور عالم با اسباب چشم و جسم حاضر آمدہ بروتیرہ قوالان ملازمت  
 و سے شد و بدستور مطربان در خانقاہ چند روز ماندہ بعد ایامے  
 چند ترک لباس فریادہ بردست شاہ عشق علی بیت نمودہ و لباس  
 آزادی پوشیدہ زمول شاہ نام کرد اما شبوہ بن نوازی و رفتن  
 بدریاد اغیار در مجالس طرب بدستور دشت بار و کریم ملازمت آنحضرت  
 رسید چون نظر کہمیا اثر بر و سے افتاد دید کہ لباس در و نشان در بر  
 وار و ب تعظیم و سے اتمام فرمودہ بعضی حاضرین مجلس را ناگوار نمود  
 خطرہ آنہما شرف شدہ بعد حضرت وی ہدایت حاضرین کرد و باب  
 تربیت کشادہ مخدوم الملک حضرت شرف الحق والدین بہارے  
 قدس سرہ بعضی مکاتیب خود نوشتہ است کہ تعظیم لباس  
 مردان ازواجیت طریقت است تا اینجا کہ اگر بلا شے و زندگی  
 لباس فقر آید ہر چند بذات خود قابل آن نباشد اما عظمت لباس  
 فقر کہ لباس مردان است کہ نگاہ باید داشت کہ در حقیقت تعظیم لباس  
 مردان عین تعظیم مردان است و ہون حسنی نوشتہ است کہ روز  
 حشر خاصان بارگاہ حضرت حق ہم لباس خود را شفاعت کنند  
 و گویند کہ بارت دایا اگر یہ این زندیق سزاوار عذاب عقوبت  
 است لیکن در دنیا لباس مردان در گاہ تو و خاصان بارگاہ خود بر

اکنون اگر عذاب لینی امانت شان ماست منجوا هم که نقال و ستم  
 لباس با گرفتار عذاب گرد و بار خدا یا این کس نقال با بود و رو نیا او را  
 من بخش و تنگ حرمت ما در خلق کمن و وی را این گناه بگیر تا آنکه  
 حق تعالی بخشد بوسید شفاعت در و ایشان استی مضمونه  
 و هم یکی از کمال وی رضی الله عنه آن بود که بعضی کار میفرمودند  
 چون شیخ العالمین فی چشم جهان را از جمال با کمال خود نور کشید  
 حضرت شاه کالن قدس سره در موضع شهباز پور موطن و سکن خود  
 تشریف داشتند فرمودند امروز شیخ الشیوخ زمانه خود پیدا شد  
 شب ما را حضرت شیخ الشیوخ شرف الدین هرورد قدس سره  
 باین بشارت مسرور و مشکور گردیدیم که چون شیخ العالمین اوید  
 فرمود که شاه نعمت امدولی پلاو کو در غره و آخر هر دو قول بصحت  
 رسید و به وقوع آمد که هم پلاو گلی گلی رست بطور وقت حضرت ایشان  
 آنقدر فتح باب ظاهر هم بود که کلمه مفتی از پلاو تا آخر ششمنی بود در مجلس  
 ربیع الاول نوبت نخت تا یکصد و پنجاه من عمره در و شب رسید  
 و در هر مجلس ربیع الثانی و جمادی الثانی و دیگر مجالس است و هم  
 ماه رمضان و سنت امیر خسرو همچنین با بسط تمام اطعام کرده و مخایان  
 پلاو جمع کرده برادی یک فلوس یک رکابی بست بازاریان میفرقتند  
 و از اثر بسط وی رفتی اندر عنه بود که هر حوالام و تره فر کوشش را برین  
 کار ستمی تمام بود که در کارخانه شادی و غمی بجز پلاو دیگر اطعام نمیکردند

نقل است در ولایت از اطراف ملتان پشاور درین دیار واروشده  
 در شهر عظیم آباد اقامت کرده اکثر مجالس سماع حضرت شیخ العالمین حاضر  
 میشد می گفت سیر عالم کردم و بسیار فقر اصحاب خانقاه دیدم لیکن نظام الدین  
 زمانه خود و سحر جناب ایشان نیافتم هم در ظاهر و هم در باطن شیخ باب ظاهر  
 باین توکل بخت که بکویب معاش ندارد و یک خر مهره بومیه از جای مقرر نه  
 بر در امیر کس گذر نه از تلق و حاجت اغتیا لب بسته و از سفر وسیله  
 ظفر پاشکس با اینهمه روزانه خرج دو صد موم دارد و اعراض بیع الاول  
 و ربیع الثانی و جمادی الثانی بود که مجالس بکروزه با چنان بسط انجام  
 میداد و بر کبر و بهر اطعام میکند و دوکانداران هم مهنون همست  
 و سخاوت وی است <sup>بسیار</sup> بدین زمانه از ملتان پشاور تا حیدرآباد  
 و سورت کسی را از <sup>بسیار</sup> ششم الملکید هم عواید زمانه هر چند عرف معیشت و <sup>بسیار</sup>  
 قبول نکرده <sup>بسیار</sup> بیعت قناعت دارد و عزت و ریاضت شاقه سرمایه  
 عمر ساخته و با وجود کثرت آل و عیال و خانقاه داری در هدایت ارشاد  
 خلق فتور راه نیافته و گاهی در اوقات معینه مراقبه حضور  
 نرفته و در باطن بر تبه ولایت رسیده که خطاب محبوب الهی و سلطان  
 شیخ العالمین و دیگر خطابات از حضرت نبوت امتیاز و افتخار یافته  
 اوفی الحقیقت نظام الدین وقت است ظاهر او باطن آثار اتم الحروف کینه  
 بارگاه غوثیه میگوید که علوتشان شیخ العالمین رضای خطابات و  
 که در آخر احوال مثبت قرطاس خواهد شد معلوم هر کس خواهد کرد <sup>بسیار</sup>

نقل است سید العباد و دیگر اکابر در تذکره ریاضت آنحضرت  
 میفرمودند تا سال و شش ماه با وجود خانقاه داری و مسافرت هر روز  
 سکوت محض و رزیده بود و با اشاره کم کسی را کاری نفرموده هر چه میکرد  
 از دست خود میکرد تا اینجا که خود از چاه آب وضو میکشید اگر کسی میدید  
 می دوید و در لواز دست می رضی افتد عنده میگفت و آب میداد و گاهی  
 فتور می در امر خانقاه داری نگزیده و هم قریب چهار سال بر غذای  
 نه نمک فناعت نمود و در عمر جوانی صوم طمی اکثر شبهاست و در آخر عمر نیز  
 قریب بست و پنج سال تقلیل طعام مجتبی فرموده که در ایام صحت از پنج  
 شش توله زیاده نخوردی و در بیماری که از خوردن دو اناجاری بود  
 وزن دو اتم و در غذا محسوب نمودی و نیز گزبان مقدار معین نه افزوده  
 و در امهت بر قلت فاقه غذا مصروف داشتی و در عرس هیچ الا اول و رتبع نشانی  
 از تلخی و هم غذا مطلقاً نکردی و شب سیزدهم رغبت طعام ساختی و در نیمه  
 او را دو و مخالف نشست مجلس و سماع صوفیه که از آن شب تا نصف  
 هزار شریع معمول بود اینجا بحال داشتی که هرگز اثر ضعف بر لبه و بیابان  
 ظاهر نشدی بزرگی صاحب حال در سلک ابوالعلاء سید اکثر ما نیز بحال عرس  
 میشد از ادراک این حال بس متحیر گردید که فاقه سه روزه آسان است اما نشست  
 و بر فاست مجالس خبر گیری همانان و بحال ماندن او را در وقت معین و  
 در ستله هواس بس دشوار است علی الخصوص شوق ریاضت آن بود که از  
 شب سیزدهم تا نصف شب سیزدهم هرگز نشخفتی و اکثر از مرمن صاحب



فرانشس شدی اما بیخ امر فوت نکردی و تمام تر بر روی حاجت خلوت  
 همت مصروف داشتی و باران را نیز تر غیب و تحریر بر روی  
 حاجات خلق فرمودی و حق برادری تا وسیع فوت شدن نداوی  
 هر که میارشدی بعبادت وی رفتی و بر او را دعا است و فریاد وی  
 را مقدم کردی چون ضمناً ذکر او را در مجامع میان آدم مناسب  
 است تفصیل و بعد را در نوشته آید

### ذکر ابرار

آنحضرت هر روز شصت رکعت نفل گزاردی و در اکثر نوازل  
 قرأت طویل کردی و فاتحه سلاسل قادریه و قلندریه و فرود سیه  
 و نقشبندیه و پشتیبانیه و امامیه و سهروردیه که اجازت آنها  
 حضرت تاج العارفین دریافتی بود و فاتحه مخدوم الملک مخدوم شرف الدین  
 و سلطان ابوسعید ابوالخیر و سید اشرف جهانگیر و حضرت مولانا  
 رسولنا و فاتحه پیران سلسله خاص خود لازم داشتی و کنایه  
 از تواریخ مرگ بزرگان سلف و دوستان و اقربا مرتب فرموده بود  
 هر روز ملاحظه کردی و فاتحه اسامی آن تاریخ خواندی و بیشتر چیز  
 پزاینده هم فاتحه دادی و یک فاتحه تمامی هفت بخشید می و وقت خواب رو  
 امام علی علیه السلام تا آخر که برابر دو سوره فاتحه باشد  
 دو یک روز و طولی قریب سه هزار خواندی و بغیر خواندن سرگزشتی

آرامند غلطی و او را بحفظ علاوه برین و با همه مراقبه محسوسه  
 وقت ظهر تا عصر و مغرب تا عشاء فوت نشد و در ایشان مراضی که معاصر  
 آنحضرت بودند بر ریاضت شاقه و مشق سلوک و علی رضی الله عنه  
 زهره آب میگردیدند و میگفتند که شرف الدین وقت ما شاد نعمت الله  
 ولی محبوب الهی است یکے از کس نفس نگذشت ادب و سلوک طریقت  
 و بلند همت و می رفت آنست که نقل است از بعضی صحابان راز که بواسطه  
 از آنحضرت شنیده بودند می فرمود بعد انتقال حضرت تاج العارفین  
 تمنای شرف لقای جمال جهان از ای نبوی صلی الله علیه و سلم آتش  
 شوق در کانون سینه برافروخت و متاع صبر و قرار را پاک سوخت  
 رجوع دل باعمال استخاره یافتم وقت شب بعد سناخ اوراد  
 تجدید و ضویر کرده بر صلا شستم خواستم که استخاره مشرف شدن  
 بعمل آرم بیست و پنج مرتبه بر دل آمد که باین تا قابلیت تمنای دوول  
 آید و دنیا و دنیا دار نهی و سه قدر خوبی دار و کرون و باین نهایت  
 داد و نیت آرزو سه رویت کردن و در خواست مشرف شدن  
 نمودن بجز سور ادب نیست چندان خوف طاری شد که درین  
 ترد و صبح دیدم و نماز گذاردم و دیگر غم منسخ کردم باز چون شب آمد  
 همچنان غلبه شوق دیدار بر دل یافتم که غم منسخ را هم منسخ کردم و حسب  
 دستور شب اول و ضویر نموده بر صلا شستم باز همچنان ترد و خوف  
 لاحق شد که دیگر جرئت بر این کار ندیدم و در همین پس و پیش شب بشرف

آواز اذان صبح بگوش رسید همپسین بنطشش ماه کامل بر من گذشت  
 که هر شب و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح  
 خوف و گمان سوادب اتفاق استخاره نمی افتاد و صبح میشد و باز وقت  
 شب از غلبه شوق بیاب می شدم و بیدار و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح و صبح  
 و روزانوشسته درین روزه و بدل صبح می کردم شبی خواب غلبه  
 کرده و غنودگی بارار بود که عنایت بی عنایت و لطف بی نهایت بخوار گ  
 آید و کار با حسب مراد ساخت بر سر کمال لطف مشرف شدم و آنحضرت  
 علیه الصلوٰة و السلام عمل خاص ارشاد فرمود که هرگاه منظور باشد این  
 عمل مخصوص نیست بعمل آروازان شب در جمیع مهمات باطنی و مقصود اصلی  
 فتح باب دیدم و گاهی در آن عمل تخلف نیافتیم تا آنکه حق تعالی بمن  
 داد آنچه داد و در بابی مقصود از لطف خود کشاد آنچه کشاد نقل است  
 میفرمود فرزند دلیند محرم هر راز داران مقتدا کس صفار و کسار  
 وری البوتاب صاحب دمت بر کاتر روزی تذکره رسالی محفل  
 شریف نبوی صلی الله علیه و سلم در میان آمد آنحضرت ارشاد فرمود  
 درین باب و امر بسبب شوارست که کالین رسیم سببیت مگر خال خال  
 و گاه گاه یکبار صورت اصلی وی صلی الله علیه و سلم مشرف شدن  
 و گری چشم سردین یعنی برای العین و حضرت تاج العارفین رضی  
 الله عنہم نوبت این دولت دست داده بود یکبار در این بجزیره قدیم  
 آثار شریف نبوی صلی الله علیه و سلم یکبار در خلوت ریاضت خود سخت

پوشش چوبین و یکبار دیگر که ذکران بالا گذشت و عنایت قدیم بود  
 صلی الله علیه و سلم سه بار این دولت بی بدل و نعمت غیر مترقب  
 نصیب این فقیر شده یکبار در خلوت ریاضت و یکبار وقت زیارت  
 آثار شریف که تشریف فرما و جلوه فرزند پرشاد فرمود ما آدمی حال زیارت  
 باید کنان نیدوسن از خود رنجم و یکبار در مجلس سماع و این هر سه با اتر از  
 رسائی و دخول مجلس شریف که آن هر روز بلکه در هر مراقبه ممکن است و هم از آن  
 روز که در زیارت برای العین مشرف شدم بر صورتی الطیف دیدم که چون  
 آنصورت می بینم از خود میروم در سر و خیار ضبط و خود نمی بینم گو یا بر آن  
 من آنصورت خاص است که بار از من میراید و می فرمود مولود من  
 مدوح که در تذکره آن صورت زیبا یکبار اختیار از آن حضرت گذشت  
 و گریه استیلا آورد و این کمین بارگاه میگوید که بعد از این تذکره قریب است  
 و پنج سال یا زیاده از آن آنحضرت برجاوه هدایت و ملک و لایت گریه  
 فرمانروا بود و باعث امن و امان این جهان و تذکره شریف و شادان  
 چشمم سرباز کسی نه آمد که از آن معلوم گردید که چند بار با این  
 دولت بدست آمده بود و دخول محفل شریف را حدی و حسانی  
 نبود که ناگاه بود که یک مراقبه هم از آن خالی رود و دیگر حکایات عنایت  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن مجلس سماع ذکر کرده آید نشان را  
 تعالی نقل است روزی بعضی از باران را گفتند در توقیر و تعظیم گفتار  
 افتاده بودی گفت حرمت آنهایی غرض ضرورت است و در عرض جموین

شرعی است ورنه دل را بس احراف است شیخ العالمین  
 است او فرمود یعنی کفره که مستحب کفره وند و حل مشکل رجوع بحضرت  
 تاج العارفین فرمودند و آنحضرت در آمد و رفت آنها بعضی را تعظیم فرمود  
 و احترام می کرد. بعضی را بادولت و شمت ظاهری مطلق عزت  
 و حرمت نمی بخشید می دیدم که تعظیم و توهمین فرقه کفار نزد آنحضرت  
 بر دولت و عسرت ظاهر نیست و فلاح دنیا و رفق کیمیا اثر و  
 اعتبار ندارد و راه خطر و در اول راه یافت که آنحضرت به تعظیم کفره و بعضی  
 دنیا و اهل اسلام بر نمی خیزد ظاهر سحر کفر و تلبیس بین نیا سبب دیگر نیست  
 چون در همه امور رسی و و تالیح آن جناب ستم جرادین امر هم  
 اقتدار وی نکت و بر این کار ستم شدیم یک ناگاه آنکس ازین جنس  
 حاضر خدمت فیض درجت شد و آنحضرت تعظیم وی نکرد و انبیا عالم  
 بروی بزخاستم بعد رو آ حاجت نصحت یافت و حضرت بسوس  
 من طالب فرمود چرا از تعظیم و توقیر و سبک باز ماندی عرض کردم  
 که محض اتباع شیخ منظور است نه درجت نفس نه از کبر و نخوت از اینجا که لطف  
 اتم در تربیت ما مبذول می شد کفر و تعظیم و توهمین خلق هر کسی را سزاوار  
 است که حق تعالی وی را بر خاتمه خلق علم داده باشد هر که در مواجد این  
 چنین درویشان می آید اول حال وی از سعادت و شقاوت آخر  
 و برایشان منکشف میگردد و بران کاری کنند اگر سعید است  
 اگریم وی کردند و اگر شقی است گویند ظاهر صورت اسلام وارد و توقیر و سبک

بتوین بدل سازند و سعادت و شقاوت و کفر و اسلام عالیہ را  
 اعتبار نہ کنند اما آنرا کہ این حال است نداده باشد و کشف خاتمہ ہر  
 کسے نبودہ باشد ترک تعظیم کسی عین بد اخلاقی است باید کہ توقیر ہر  
 کسے حسب قدر و کرم باشد تا زمانیکہ حق تعالیٰ ترا  
 باین مرتب رساند و تعظیم کسے در بیج مدار و بر کفر و شقاوت ظاہر  
 نظر کن سے بسا سوار کہ اشجا پیادہ خواہد شد بسا پیادہ کہ اشجا  
 سوار خواہد بود و از ان روز التزام این امر گرفتہ و حسب قدر ہر  
 کسے اعزاز و اکرام میکنم مسلم باشد یا کافر ازین ارشاد و باران  
 را ہدایتی شد و معتزنان بد باطن را جوانی شافی آری اسے  
 بر او را این نکتہ سر پا منفعت ازین مولف کتاب یادوار کہ بی دریافت  
 کار ہرگز ہرگز و ز نہار نہار ہر کار مہربان اسرار و خاصان کردگار ز ما  
 طعن و اعتراض نکشائی و لم ولارا در حکم والای شان و خلیج ہدایت  
 و رزق منتظر ضرر خود باشس کہ خسران دین و دنیا خواستی و بعد ظہور  
 بسبب و دفع اعتراض آخر آنمہ طعن و رد عائد بطاعن میشود و محمول  
 بر جہل و حق و سے میگردد و مولوی معنوی مولوی روم قدس سرہ  
 و رشتنوی فرمودہ است سے کار پا کان بر قیاس خود گیر گر چہ ماند و  
 نوشتن شیر سیر و ادار اکثر کتب بسیار حکا بینا ویدہ ایم  
 کہ جہلے بسبب طعن و لعن برین فرقہ درویشان گرفتار کتبت عظیم  
 و روینا شدہ و بعد مرگ ہم در عذاب قبر مبتلا گردیدہ اللهم اغفرتنا

و عافنا بحق نبیا و شیوخنا سلام الله علیهم وعلیهم جمیعین و در ستر امور  
 باطن و مقامات عالیة القدرت مطروفت و اشتی که کلمات تصوف  
 ز هزار زبان نه آوردی و اگر کسی در تذکره حال شایخان عصر از  
 بیباکی در گفتگو می تصوف بیان کردی فرمودی البتة فلان را از غیر  
 کلمات توحید ذوق بسیارست و کلام را توجیه شرعی فرمودی که خلاف  
 شرع نباشد و تاویل کردی و زبان بدگویان بد را بجهت شرعی  
 بند کردی ناگاه بودی که بزبان مبارک در مجلس خاص و آنهم در تذکره  
 مقامات توحید کلام تصوف بزبان آوردی و رنگ روزگار دست  
 و اگر کون شدی و اگر از باری تصرفی و خرق عادت بی ظهور آمدی تا وسیع  
 در کشفش و می را امر فرمودی تا غبار نخوت و انانیت و سرور دل بر صیبه  
 عبودیت وی نه نشیند و اگر کسی تصوف بقصد کردی بسبب جز نبود  
 و فرمودی که مخدوم الملک یا مریکه مخدوم و نظیر بقصد متصرف بود  
 بود فرمود چندانکه بقصد کردی از حق دورماندی و در رویا  
 صالحی که بعضی یاران را میشد و بشرف تقای جمال جهان آرا  
 صلوات الله علیه و آله و سلم فائز شدی و پیش می رضی الله عنه نفاخر  
 بیان کردی هدایت بان فرمودی که تو کجا و آنصورت سرایانوز کجا صورتیک  
 دیده در حقیقت طینت خود دیده هر کسی آنحضرت را می بیند او را  
 معنی خود را می بیند مثال آن صدر رسالت آینه حق نماست هر صورتیک  
 مقابل آینه آید جنبه رنگ و روی خود می نماید پس صفائی قلب

باید که از آن صورت پاک مشرف تواند شد چنانکه خبر سبیل میگوید  
 را و صفائی طینت و زیبایی صورت و قرب منزلت با آنسور و مناخ  
 نیست ما و تو کی تو انعم و بد آنسور را بنیة جمال حق است قدسیان تا  
 بیانی و ندانند نشینده که بعضی مرسوم آنسور کائنات را  
 صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بر صورت غلاف شرح دیده اند و  
 شیوخ زمانه بقیه از طینت و نیت و اعمال بنیده کرده اند که در تفسیر  
 الامم صورت و طینت خود دیده نه آن حضرت را بلکه خواب را که میرسد  
 در وارد دنیا هم از اصل صورت آن سرور کسی ندیده الا صورت خود در آن ائینه  
 معانیه کرده ابو بکر صدیق را بر حسب طینت خود در آن ائینه چنانکه بخود و شفقت گردید  
 و ابوجهن بجز صورت غنا و نیافت و برانکار و عداوت جان با و حسن جمال با کمال  
 آن جلوه بحق مظهر اتم صفا مطلق کسی ندید یوسف در چاه ز سندان و  
 محبوس نیران هزار زلفا صورتان از پیرتاران وی از زندگه  
 مایوس بگر سوخته از آتش شوق وی نظر دوخته بر رگدزوی سر نیاز  
 بر روی عمر بالبسر کردند و پی دویند با بدولت و نیاز رسیدند  
 احمد اربک شایدان کف جلیل تا ابد بپوشش از جبرئیل و تو هم  
 یاران را تقید سلوک و شتی و فرمودی حالات و کیفیات بجهوانات  
 هم پیدا میشود از برکت نگاه او یارانشند که در شجار و احوال سرایت  
 اثر ایشان میشود حکایت سگ نجم الدین کبری و گریه سید اشرف  
 جهانگیر و فیلسف میر ابوالمعلی محمد حسن مرهم مشهور و معروف است



و در کتابها مندرج اما اثر حال شان در اشجار و احجار و در دیر حاجت بآب  
 ندارد هر کسی که خواهد برود در کوه را بگیر مقام العین مخدوم الملک  
 شرف الحق والدین بهاری و ببیند که هر سنگ از اثر وی چنان  
 مملو است که گوئی پیش زنده صاحب دل نشسته و هر عوام و خواص  
 بدان قائل اند تا اینجا که رفاض نیز لیکن ازین اثر آن گره و سنگ را  
 یا آن سنگ را عارف باشد نتوان گفت که آن موقوف بر انسانیت است  
 و انسانیت بی کسب سلوک نمی شود و سلوک نیز برفش است فی  
 مَرْضَاتِ اللَّهِ أَكْلًا وَ شُرْبًا وَ لَبًّا وَ غَنَبَةً وَ تَوَمًّا وَ لِقِظَةً وَ غیر  
 مما لا یخفی علی السائلین و در فتح باب باطن بهترین تدبیر حاجت  
 روائی خلق را شمرده و صرف همت و سعی رضی الله عنه در  
 برآمدن محتاجان سابقا سمت تحریر یافت و باین شرح چند  
 ملحوظ داشتی که تا زمان طاقت رفتار هرگز ترک جماعت نکردی  
 و عذر بهاری رو الفرمود که گاه چنان بود که اطباء و احباب  
 بر تجویز تنبیه و گذر نماز و خلوت شریف یک زبان می شدند و بر ضرر  
 آب وضو و رفتن تاسبی اصرار میکردند که موجب ازدیاد مرض است  
 آن زمان با کراه تمام در خلوت نماز گذاردی و بر تنبیه قناعت نمودی  
 نقل است در ایامی مرضی صعب داشت و باستقامت خدام چند بار  
 تاسبی شریف اشرف آورد و نماز جماعت کرد و ازین سبب در خواب  
 بسر اشتدادش چون باز قصد فرمود جناب سید العلماء سید الخیر